خطبه‌های نماز جمعه تهران - 25 /آذر/ 1379

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم
الحمدلله ربّ العالمین. نحمده و نستعینه، و نؤمن به و نستغفره، و نتوکل علیه، و نصلّی و نسلّم علی حبیبه و نجیبه و خیرته فی خلقه، حافظ سرّه و مبلّغ رسالاته، سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما بقیّةالله فی‌الأرضین. و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عبادالله بتقویاالله.

همه برادران و خواهران عزیز نمازگزار و خود را به رعایت تقوا و ورع و توجّه به خدای متعال در همه فعل و ترکی که در امور زندگی - چه فردی، چه اجتماعی - بر سر راه خویش مشاهده میکنیم، توصیه میکنم. خدا را در نظر بگیریم ؛ رضایت او را بر همه چیز ترجیح دهیم و تکلیف او را برای خود فوز عظیمی بشماریم. ان‌شاءالله روزه این ماه - که ماه تقواست - کمک کند تا یکایک ما، هر جا هستیم و هر که هستیم، بتوانیم مایه و زاد و توشه تقوا را در نفس و در عملِ خودمان افزایش دهیم.

این روزها متعلّق به امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام است ؛ علاوه بر این‌که امسال هم به عنوان سال این بزرگوار نامگذاری شده است. یاد و نام و خاطرات امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای چیست؟ در درجه اوّل برای این است که ما این فرصت را برای خود به وجود آوریم که از او تبعیت کنیم. شیعه، یعنی تابع. اگر تبعیّت و پیروی از او نباشد، نسبت دادن خود به او، ظلم به او خواهد بود. علاوه بر این، با معرفی چهره آن بزرگوار میتوانیم مسأله اصلی اسلام را که اداره جوامع بشری با نظام اسلامی و با دستور اسلامی است - در ذهن و دل مردمِ این زمان روشن کنیم. محور همه چیز، حکومت چند ساله امیرالمؤمنین است ؛ لذا ما از آنچه که درباره آن بزرگوار میگوییم، باید قصدمان تبعیّت باشد. البته این را باید تأکید کنم که در روزگار ما که نظام اسلامی به پیروی از دستورات اسلام بر سر کار آمده است، آن کسانی که در درجه اوّل وظیفه دارند از امیرالمؤمنین پیروی کنند، مسؤولان و صاحبان مناصب در نظام اسلامی‌اند.

امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام، هم خطاب به مسؤولان مطالبی را فرموده است و هم خطاب به آحاد مردم. آنچه که خطاب به آحاد مردم است، عمدتاً خطاب به مسؤولان هم هست ؛ اما آنچه که خطاب به مسؤولان است، فقط خطاب به خود آنهاست ؛ که این در نامه‌های امیرالمؤمنین - چه نامه معروف آن حضرت به مالک اشتر، (۱) چه بقیه نامه‌هایی که به استانداران و کارگزاران نظامِ خودشان مینوشتند - منعکس است.

امروز ما - هم مسؤولان و صاحبان مناصب در جمهوری اسلامی و هم آحاد مردم - به‌شدّت احتیاج داریم که این دستورات و توصیه‌ها را بشناسیم و به آنها عمل کنیم. اگر به این دستورات عمل کردیم، آنگاه «کنتم خیر امّة اخرجت للنّاس» (۲) تحقق پیدا خواهد کرد ؛ یعنی امّتی خواهیم شد که وقتی همه دنیا به ما نگاه میکنند، میتوانند از ما سرمشق بگیرند و ما را اسوه خودشان قرار دهند. اگر به آن روشها و دستورها عمل نکردیم، بتدریج ممکن است خدای نخواسته کار مردم و مسؤولان ما به جایی برسد که نه تنها به اسلام هیچ آبرویی ندهند، بلکه از شأن اسلام هم کم کنند. اگر ما از اسلام و از دستورات امیرالمؤمنین در عمل فاصله بگیریم، این خطر وجود دارد.

چون هوای امروز مناسبِ تفصیل در گفتار نیست، من مایلم در خطبه اوّل مختصراً دو بخش را عرض کنم: یکی بخشِ مربوط به حکومت است ؛ یکی بخشی است که مسؤولیت آن با مردم است، اما حوزه کار آن شامل حکومت و

مردم - هر دو - است. خلاصه آن بخشِ مربوط به حکومت در کلمات امیرالمؤمنین این است: در نظر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام منصب حکومتی نباید وسیله‌ای برای راحتی و عیش و کسب دنیا برای خود باشد. این یک کاسبی مثل بقیه کاسبیها نیست ؛ این یک مسؤولیت پذیری است. اشتغال به این مسؤولیت نمیتواند برای این باشد که انسان چیزی به دست آورد، مالی جمع کند، آینده خود و فرزندانش را از این راه تأمین کند و یا در دنیا خوش بگذراند. پس هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی و نظام اسلامی چه باید باشد؟ هدف باید اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم، فراهم کردن زمینه جامعه انسانی برای شکفتن استعدادها، برای تعالی انسانها و برای هدایت و صلاح بنیآدم باشد. وقتی که در نظر امیرالمؤمنین علیه‌الصّلاةوالسّلام هدف این شد، آن‌گاه این بیاناتی که از آن بزرگوار میشنویم، همه معنا پیدا میکند.

امیرالمؤمنین میفرماید: من آماده‌ام که سخت‌ترین شرایط زندگی را برای خودم به وجود آورم ؛ اما خدا را در حالی که به یکی از بندگان او ظلم کرده‌ام، ملاقات نکنم ؛ «واالله لان ابیت علی حسک السّعدان مسهّدا و اجرّ فی الاغلال مصفّدا» ؛ (۳) اگر مرا با بدن برهنه بر روی خارها بیندازند، یا با زنجیرهای گران، دست و پایم را ببندند و روی زمین بکشانند، این شکنجه جسمانی برای من قابل قبولتر و محبوبتر است از این‌که «القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد و غاصباً لِشیءٍ من الحطام» ؛ (۴) خدا را در حالی ملاقات کنم که به یک نفر ظلم کرده‌ام، یا مال دنیا را برای خود جمع کرده‌ام.

آن حضرت در جایی دیگر از نهج‌البلاغه میفرماید: «ان‌الله تعالی فرض علی ائمّة الحق ان یقدّروا انفسهم بضعفة النّاس» ؛ یعنی صاحبان مناصب در نظام حق، حق ندارند خودشان را با اعیان و اشراف مقایسه کنند و بگویند چون اشراف و اعیان این‌گونه خانه و زندگی دارند و این‌طور گذران میکنند، پس ما هم که صاحب این منصب و این مسؤولیت در جمهوری اسلامی یا در نظام اسلامی و حاکمیت اسلامی هستیم، سعی کنیم مثل آنها زندگی کنیم ؛ یا این‌که چون رؤسا و مسؤولان و وزرای کشورهای دیگر در نظامهای غیر الهی و غیر حق این‌طور زندگی میکنند، این‌طور خوشگذرانی میکنند و این‌گونه از امکانات مادی استفاده میکنند، ما هم بایستی همان‌طور زندگی کنیم ؛ نه. حق ندارند زندگیشان را با اعیان و اشراف و متمکنان و یا با منحرفان اندازه‌گیری کنند. پس با چه کسانی باید زندگی خودشان را اندازه بگیرند؟ «ان یقدّروا انفسهم بضعفة النّاس» ؛ (۵) با مردم معمولی، آن هم ضعیفها و پایین‌ترهایشان. در این عبارت، این تعبیر نیست که مثل آنها زندگی کن - ممکن است هر کسی نتواند آن‌گونه زندگی را بر خودش تنگ بگیرد - اما این هست که خودت را با او اندازه بگیر و با او مقایسه کن ؛ نه با اعیان و اشراف و با فلان پولدار و فلان سرمایه دار. مسؤول و صاحب یک منصب در نظام اسلامی و نظام حق، نباید طوری زندگی کند که باب اعیان و اشراف و متمکنان و برخورداران جامعه، یا مسؤولان کشورهای غیر اسلامی است. این فرهنگ غلطی است که هرکس در مسؤولیتهای دولتی به مقام و مسؤولیتی رسید، باید فلان طور خانه، یا فلان طور وسیله رفت و آمد، یا فلان طور امکانات زندگی داشته باشد ؛ نه، دستور امیرالمؤمنین این نیست ؛ فقط مربوط به آن زمان هم نیست ؛ مربوط به همه زمانهاست. آن زمان هم این‌گونه نبود که همه مردم فقیر باشند. فتوحات اسلامی شده بود ؛ در کشور اسلامی ثروتهایی وجود داشت و ثروتمندان و تجّاری بودند که - از راه حرام یا حلال، فعلاً کاری نداریم - زندگیهایشان، زندگیهای برخوردارانه بود. امیرالمؤمنین در همین زمان میفرماید نباید زندگی شما، زندگی برخوردارانه باشد. ؛ این مربوط به مسؤولان و صاحبان مناصب در نظام اسلامی است که باید خودشان را با مردم ضعیف بسنجند، نه با برخورداران جامعه.

آن حضرت در نامه دیگری به اشعث‌بن‌قیس میفرماید: «وانّ عملک لیس لک بطعمة ولکنّه فی عنقک امانة» ؛ (۶) یعنی این مسؤولیت و منصبی که در نظام اسلامی داری، طعمه و سرمایه و کاسبی نیست - اشتباه نشود - مسؤولیت در نظام اسلامی باری بر دوش انسان است که باید آن را به خاطر هدف و نیّتی تحمّل کند. برداشت صحیح از دولت

اسلامی و مسؤولیت اسلامی این است.

مسؤولان اسلامی نباید در رفتار و عملِ خودشان مسرفانه و متجمّلانه زندگی کنند. بالاتر از آن، نباید طوری زندگی کنند که روش اسراف‌آمیز و تجمّل‌آمیز به یک فرهنگ تبدیل شود. این هم نقطه بعدی است که اهمیتش از اوّلی بیشتر است، یا لااقل کمتر نیست. فرض بفرمایید اگر به وسیله یک نفر در سطح عالی و در میان صاحبان مناصب حکومت اسلامی، کیفیّت آرایش محلّ زندگی و محلّ کار، کیفیّت زندگی خانوادگی، چگونگی ازدواج فرزندان، مهریه‌ها و جهیزیه‌ها و از این قبیل، به شکل غیر اسلامی آن - به معنای مسرفانه - انجام گیرد، این به فرهنگ تبدیل میشود ؛ به این معنا که بقیه نگاه میکنند و یاد میگیرند ؛ مهریه‌ها بالا میرود، ازدواجها مشکل میشود، زندگی سخت میشود و همین رفتار بتدریج آثارش در طول مدتی کوتاه یا بلند، در متن جامعه منعکس میگردد. بنابراین مهمترین مطلب اصلی امیرالمؤمنین در باب حکومت این است: حاکم نباید حکومت را برای خود وسیله اعاشه و زندگی و کسب درآمد و اندوختن ثروت قرار دهد، بلکه باید آن را یک مسؤولیت بداند. باری است بر دوش او ؛ باید همه همّت خود را بگذارد که این بار را به منزل برساند.

نقطه محوری همین مسؤولیت هم رعایت حدود و حقوق مردم، رعایت عدالت در میان مردم، رعایت انصاف در قضایای مردم و تلاش برای تأمین امور مردم است. برای حاکم اسلامی، حوائج و نیازهای مردم اصل است. چند روز قبل از این، بنده در صحبتی به مسؤولان کشور همین را گفتم. یک روی مسأله مردم‌سالاری این است که مردم مسؤولان را انتخاب میکنند. آن روی دیگر این است که وقتی مسؤولان بر سر کار آمدند، همه همّتشان رفع نیازهای مردم و کار برای آنهاست. این معنا در کلمات امیرالمؤمنین موج میزند. در نامه به مالک اشتر از آن حضرت نقل شده است: «من ظلم عبادالله کان الله خصمه دون عباده و من خاصمه الله ادحض حجته و کان لله حربا» ؛ (۷) اگر کسی به مردم ظلم کند، خدا طرف حساب اوست ؛ خدا وکیل مدافع بندگان مظلوم در مقابل اوست ؛ اصطلاحاً خصم اوست ؛ «و کان الله حربا» ؛ او در حال جنگ و مقابله با خداست. البته فرق نمیکند ؛ اگرچه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این نامه‌ها را خطاب به استاندارانش - مالک اشتر، اشعث‌بن‌قیس، عثمان‌بن‌حنیف و دیگران - نوشته است ؛ اما همه رده‌های مسؤول که کاری در دستشان هست، مشمول این خطاب هستند.

اگر حاکمان و صاحب‌منصبان اسلامی بخواهند این وظایف را انجام دهند، به یک نقطه دیگر احتیاج دارند و آن، اخلاص و برای خدا کار کردن و با خدا رابطه خود را نگه‌داشتن است. مسؤول امور و صاحبِ منصب در نظام اسلامی، مسأله‌اش فقط مواجهه با مردم نیست ؛ اگر با خدا متّصل نباشد، کار برای مردم و خدمت برای آنها - یعنی همان مسؤولیت اصلیای که دارد - لنگ خواهد ماند. پشتوانه این مأموریت و مسؤولیت، همین ارتباط با مردم است ؛ لذا باز امیرالمؤمنین - طبق روایت نهج‌البلاغه - در همین نامه به مالک اشتر میفرماید: «واجعل لنفسک فیما بینک و بین الله افضل تلک المواقیت» ؛ (۸) اوقات خودت را که برای کارهای گوناگون صرف میکنی، بهترین و بانشاطترینش را بگذار برای خلوت بین خودت و خدا ؛ یعنی حالت ارتباط با خدا و انابه به او و تضرّع را برای اوقات خستگی و کسالت نگذار. بعد میفرماید: «وان کانت کلّها لله» ؛ (۹) اگرچه وقتی که تو صاحبِ منصب در حکومت اسلامی هستی، همه کارهایت متعلّق به خداست - به شرطی که «اذا صلحت فیها النّیّة و سلمت منها الرّعیّة» ؛ (۱۰) نیّتت خالص باشد و کاری که مردم را بیازارد، از تو سر نزند - اما درعین‌حال در بین تمام این تلاشهایی که همه‌اش هم عبادت است، وقتی را بگذار برای این‌که بین خودت و خدا خلوت کنی. این چهره صاحبان مناصب در نظام اسلامی و در قاموس امیرالمؤمنین است.

آنچه که ما از آن بزرگوار داریم، غالباً مربوط به دوران حکومت اوست ؛ آنچه که از دوران بیست و پنج ساله مابین وفات پیغمبر و خلافت آن بزرگوار داریم، بسیار معدود است ؛ آن چیزی هم که در مورد زندگی در دوران پیغمبر

است، غالباً جهاد است و تحت‌الشّعاع نیّر اعظم وجود نبیّ اکرم است. بنابراین آنچه که از امیرالمؤمنین نقل میشود، بیشتر مربوط به همین دوران قریب پنج ساله حکومت اوست که از زبان یک حاکم، منش یک حاکم را ترسیم میکند و بخش اوّلِ آن مربوط به وظیفه مسؤولان است و خلاصه آن این است: مسؤول نظام اسلامی، مسؤولی است که برای مردم و در راه خداست ؛ برای هوی و هوس و منافع شخصیِ خود نیست.

بخش دیگری که باز آن را مختصر عرض میکنم - که مربوط به عموم مردم است - در درجه اوّل عبارت است از امر به معروف و نهی از منکر در مسائل اجتماعی. البته در مسائل فردی، تقوا بسیار زیاد مورد توصیه امیرالمؤمنین است ؛ اما در زمینه مسائل اجتماعی شاید هیچ خطابی به مردم شدیدتر، غلیظتر، زنده‌تر و پُرهیجان‌تر از خطاب امر به معروف و نهی از منکر نیست. امر به معروف و نهی از منکر، یک وظیفه عمومی است. البته ما باید تأسّف بخوریم از این‌که معنای امر به معروف و نهی از منکر درست تشریح نمیشود. امر به معروف، یعنی دیگران را به کارهای نیک امر کردن. نهی از منکر، یعنی دیگران را از کارهای بد نهی کردن. امر و نهی، فقط زبان و گفتن است. البته یک مرحله قبل از زبان هم دارد که مرحله قلب است و اگر آن مرحله باشد، امر به معروفِ زبانی، کامل خواهد شد. وقتی که شما برای کمک به نظام اسلامی مردم را به نیکی امر میکنید - مثلاً احسان به فقرا، صدقه، راز داری، محبّت، همکاری، کارهای نیک، تواضع، حلم، صبر - و میگویید این کارها را بکن ؛ هنگامی که دل شما نسبت به این معروف، بستگی و شیفتگی داشته باشد، این امر شما، امر صادقانه است. وقتی کسی را از منکرات نهی میکنید - مثلاً ظلم کردن، تعرض کردن، تجاوز به دیگران، اموال عمومی را حیف و میل کردن، دست درازی به نوامیس مردم، غیبت کردن، دروغ گفتن، نمّامی کردن، توطئه کردن، علیه نظام اسلامی کار کردن، با دشمن اسلام همکاری کردن - و میگویید این کارها را نکن ؛ وقتی که در دل شما نسبت به این کارها بغض وجود داشته باشد، این نهی، یک نهی صادقانه است و خود شما هم طبق همین امر و نهیتان عمل میکنید. اگر خدای نکرده دل با زبان همراه نباشد، آن‌گاه انسان مشمول این جمله میشود که «لعن الله الامرین بالمعروف التّارکین له». (۱۱) کسی که مردم را به نیکی امر میکند، اما خود او به آن عمل نمیکند ؛ مردم را از بدی نهی میکند، اما خود او همان بدی را مرتکب میشود ؛ چنین شخصی مشمول لعنت خدا میشود و سرنوشت بسیار خطرناکی خواهد داشت.

اگر معنای امر به معروف و نهی از منکر و حدود آن برای مردم روشن شود، معلوم خواهد شد یکی از نوترین، شیرین‌ترین، کارآمدترین و کارسازترین شیوه‌های تعامل اجتماعی، همین امر به معروف و نهی از منکر است و بعضی افراد دیگر درنمیآیند بگویند «آقا! این فضولی کردن است»! نه ؛ این همکاری کردن است ؛ این نظارتِ عمومی است ؛ این کمک به شیوعِ خیر است ؛ این کمک به محدود کردنِ بدی و شرّ است ؛ کمک به این است که در جامعه اسلامی، گناه، همیشه گناه تلقّی شود. بدترین خطرها این است که یک روز در جامعه، گناه به عنوان ثواب معرفی شود ؛ کار خوب به عنوان کار بد معرفی شود و فرهنگها عوض شود. وقتی که امر به معروف و نهی از منکر در جامعه رایج شد، این موجب میشود که گناه در نظر مردم همیشه گناه بماند و تبدیل به ثواب و کار نیک نشود. بدترین توطئه‌ها علیه مردم این است که طوری کار کنند و حرف بزنند که کارهای خوب - کارهایی که دین به آنها امر کرده است و رشد و صلاح کشور در آنهاست - در نظر مردم به کارهای بد، و کارهای بد به کارهای خوب تبدیل شود. این خطر بسیار بزرگی است.

بنابراین اوّلین فایده امر به معروف و نهی از منکر همین است که نیکی و بدی، همچنان نیکی و بدی بماند. از طرف دیگر، وقتی در جامعه گناه منتشر شود و مردم با گناه خو بگیرند، کار کسی که در رأس جامعه قرار دارد و میخواهد مردم را به خیر و صلاح و معروف و نیکی سوق دهد، با مشکل مواجه خواهد شد ؛ یعنی نخواهد توانست، یا به آسانی نخواهد توانست و مجبور است با صرف هزینه فراوان این کار را انجام دهد. یکی از موجبات نا کامی تلاشهای امیر مؤمنان - با آن قدرت و عظمت - در ادامه این راه، که بالاخره هم به شهادت آن بزرگوار منجر شد، همین بود. روایتی

که میخوانم، روایتِ تکان دهنده و عجیبی است. میفرماید: «لتأمرنّ بالمعروف و لتنهون عن المنکر او لیسلّطنّ الله علیکم شرار کم فیدعو خیارکم فلا یستجاب لهم» ؛ (۱۲) باید امر به معروف و نهی از منکر را میان خودتان اقامه کنید، رواج دهید و نسبت به آن پایبند باشید. اگر نکردید، خدا اشرار و فاسدها و وابسته‌ها را بر شما مسلّط میکند ؛ یعنی زمام امور سیاست کشور به مرور به دست امثال حَجّاج بن یوسف خواهد افتاد! همان کوفه‌ای که امیرالمؤمنین در رأس آن قرار داشت و در آن‌جا امر و نهی میکرد و در مسجدش خطبه میخواند، به خاطر ترک امر به معروف و نهی از منکر، به مرور به جایی رسید که حَجّاج‌بن‌یوسف ثقفی آمد و در همان مسجد ایستاد و خطبه خواند و به خیال خود مردم را موعظه کرد! حَجّاج چه کسی بود؟ حَجّاج کسی بود که خون یک انسان در نظر او، با خون یک گنجشک هیچ تفاوتی نداشت! به همان راحتی که یک حیوان و یک حشره را بکشند، حَجّاج یک انسان را میکشت. یک بار حَجّاج دستور داد و گفت همه مردم کوفه باید بیایند و شهادت بدهند که کافرند و از کفر خودشان توبه کنند ؛ هر کس بگوید نه، گردنش زده میشود! با ترک امر به معروف و نهی از منکر، مردم این‌گونه دچار ظلمهای عجیب و غریب و استثنایی و غیر قابل توصیف و تشریح شدند. وقتی که امر به معروف و نهی از منکر نشود و در جامعه خلافکاری، دزدی، تقلّب و خیانت رایج گردد و بتدریج جزو فرهنگ جامعه شود، زمینه برای روی کار آمدن آدمهای ناباب فراهم خواهد شد.

البته امر به معروف و نهی از منکر حوزه‌های گوناگونی دارد که باز مهمترینش حوزه مسؤولان است ؛ یعنی شما باید ما را به معروف امر، و از منکر نهی کنید. مردم باید از مسؤولان، کار خوب را بخواهند ؛ آن هم نه به صورت خواهش و تقاضا ؛ بلکه باید از آنها بخواهند. این مهمترین حوزه است. البته فقط این حوزه نیست ؛ حوزه‌های گوناگونی وجود دارد.

در مسأله امر به معروف و نهی از منکر، فقط نهی از منکر نیست ؛ امر به معروف و کارهای نیک هم هست. برای جوان، درس خواندن، عبادت کردن، اخلاق نیک، همکاری اجتماعی، ورزش صحیح و معقول و رعایت آداب و عادات پسندیده در زندگی، همه جزو اعمال خوب است. برای یک مرد، برای یک زن و برای یک خانواده، وظایف خوب و کارهای بزرگی وجود دارد. هر کسی را که شما به یکی از این کارهای خوب امر بکنید - به او بگویید و از او بخواهید - امر به معروف است. نهی از منکر هم فقط نهی از گناهان شخصی نیست. تا میگوییم نهی از منکر، فوراً در ذهن مجسّم میشود که اگر یک نفر در خیابان رفتار و لباسش خوب نبود، یکی باید بیاید و او را نهی از منکر کند. فقط این نیست ؛ این جزء دهم است.

نهی از منکر در همه زمینه‌های مهم وجود دارد ؛ مثلاً کارهایی که افراد توانا دستشان میرسد و انجام میدهند ؛ همین سوء استفاده از منابع عمومی ؛ همین رفیق‌بازی در مسائل عمومی کشور، در باب واردات، در باب شرکتها و در باب استفاده از منابع تولیدی و غیره ؛ همین رعایت رفاقتها از سوی مسؤولان. یک وقت دو نفر تاجر و کاسبند و با هم همکاری و رفاقت میکنند، آن یک حکم دارد ؛ یک وقت است که آن کسی که مسؤول دولتی است و قدرت و اجازه و امضاء در دست اوست، با یک نفر رابطه ویژه برقرار میکند ؛ این آن چیزی است که ممنوع و گناه و حرام است و نهی از آن بر همه کسانی که این چیزها را فهمیده‌اند - در خود آن اداره، در خود آن بخش، بر مافوق او، بر زیردست او - واجب است ؛ تا فضا برای کسی که اهل سوء استفاده است، تنگ شود.

در محیط خانواده هم میشود نهی از منکر کرد. در بعضی از خانواده‌ها حقوق زنان رعایت نمیشود ؛ در بعضی از خانواده‌ها حقوق جوانان رعایت نمیشود ؛ در بعضی از خانواده‌ها، بخصوص حقوق کودکان رعایت نمیشود. اینها را باید به آنها تذکر داد و از آنها خواست. حقوق کودکان را تضییع کردن، فقط به این هم نیست که انسان به آنها محبّت نکند ؛ نه. سوء تربیتها، بیاهتمامیها، نرسیدنها، کمبود عواطف و از این قبیل چیزها هم ظلم به آنهاست.

منکراتی که در سطح جامعه وجود دارد و میشود از آنها نهی کرد و باید نهی کرد، از جمله اینهاست: اتلاف منابع عمومی، اتلاف منابع حیاتی، اتلاف برق، اتلاف وسایل سوخت، اتلاف مواد غذایی، اسراف در آب و اسراف در نان. ما این همه ضایعات نان داریم ؛ اصلاً این یک منکر است ؛ یک منکر دینی است ؛ یک منکر اقتصادی و اجتماعی است ؛ نهی از این منکر هم لازم است ؛ هر کسی به هر طریقی که میتواند ؛ یک مسؤول یک طور میتواند، یک مشتری نانوایی یک طور میتواند، یک کارگر نانوایی طور دیگر میتواند. طبق بعضی از آمارهایی که به ما دادند، مقدار ضایعات نان ما برابر است با مقدار گندمی که از خارج وارد کشور میکنیم! آیا این جای تأسّف نیست!؟ همه اینها منکرات است و نهی از آنها لازم است. طبق نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین نهی از اینها را یکی از محورهای اصلی توصیه‌های خود قرار داده است. در باب مسؤولان، آن‌طور مشی کردن و عمل کردن و دستور دادن و قاعده معیّن کردن ؛ در باب عموم مردم هم آنها را وادار کردن به حضور، به فعالیت و به احساس مسؤولیت در مسائل اجتماعی، با همین امر به معروف و نهی از منکر.

وظیفه بزرگی بر دوش ما قرار دارد. امیرالمؤمنین جان مبارک خود را بر سر این کار گذاشت ؛ همچنان که تمام عمر خود را از وقتی که میتوانست تلاشی بکند - از همان وقتی که اسلام آورد، از اوان کودکی تا آخر عمر ؛ چه دوران مکه، چه دوران مدینه، چه دوران بعد، چه در دوران خلافت - در همین راه مصرف کرد و یک آن از مجاهدت و تلاش در راه خدا باز نایستاد. برای انسان والایی که میخواهد برفراز همه پدیده‌های عالم وجود پرواز کند و هیچ چیزی پابند او نباشد و او را اسیر نکند، اسوه حقیقی، امیرالمؤمنین است.

در این روزهاست که جامعه بشری به مصیبت او مبتلا میشود. وقتی که آن بزرگوار را ضربت زده بودند و در خانه بود، اصبغ‌بن‌نباته روایت میکند (۱۳) و میگوید وارد شدم و خدمت امیرالمؤمنین رسیدم. دیدم حضرت دستمالی به سرشان پیچیده‌اند و رنگشان به‌شدّت پریده و زرد شده است و استراحت میکنند. حالِ حضرت خوب نبود ؛ درعین‌حال به مردمی که پشت در نگران حال آن بزرگوار بودند، اجازه دادند و گفتند بیایید. میآمدند یکی یکی سلام میکردند و حضرت در همان حالِ ناتوانی که اثر زهر در همه بدن، حتی تا پاهای آن بزرگوار آشکار بود، خطاب به مردم میگفت: «سلونی قبل ان تفقدونی» ؛ (۱۴) از من بپرسید، از من بخواهید! حتی در لحظات آخر زندگی، از تلاش و مجاهدت باز نمی‌ماند. البته در دنباله جمله سلونی فرمود: «لکن خفّفوا علیّ» ؛ اما کوتاه بپرسید ؛ حال امامتان، حالِ خوبی نیست. صلّی الله علیک یا امیرالمؤمنین!

پروردگارا! به محمّد و آل محمّد تو را سوگند میدهیم، ما را از پیروان حقیقی آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! به محمّد و آل محمّد، رفتار و کردار ما را مایه وهن اسلام و وهن مسیر امیرالمؤمنین قرار نده ؛ در همه‌ی زندگی، به ما توفیق حرکت در همین راه را عنایت فرما ؛ ما را در آن راه زنده بدار و در آن راه بمیران و به اسلام و مسلمانان نصرت کامل عنایت کن. پروردگارا! ما را بیامرز ؛ گره‌های زندگی مردم را باز کن و دولت اسلامی و مسؤولان کشور اسلامی را به انجام وظایف و خدماتشان موفق گردان.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم
قل هو الله احد. الله الصّمد. لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد. (۱۵)

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم
الحمدلله ربّ العالمین. والصّلاة والسّلام علی سیّدنا و نبیّنا ابی‌القاسم المصطفی محمّد و علی آله الأطیبین الأطهرین المنتجبین. سیّما علیّ امیرالمؤمنین و الصّدیقة الطاهرة سیّدة نساءالعالمین و الحسن و الحسین سیّدی شباب اهل الجنّة و علیّ‌بن‌الحسین و محمّدبن‌علیّ و جعفربن‌محمّد و موسیبن‌جعفر و علیّ‌بن‌موسی و محمّدبن‌علیّ و

علیّ‌بن‌محمّد و الحسن‌بن‌علیّ و الخلف القائم المهدی حججک علی عبادک و امنائک فی بلادک و صلّ علی ائمّة المسلمین و حماة المستضعفین و هداة المؤمنین. اوصیکم عبادالله بتقوی الله و استغفر الله لی و لکم.

مجدداً همه شما برادران و خواهران نمازگزار را به تقوای الهی توصیه میکنم. حرف عمده ما در این خطبه، مربوط به مسأله فلسطین است. علّت هم این است که امروز مسأله فلسطین، مسأله اوّل جهان اسلام است. امروز همه امّت اسلامی، بخصوص کشورهای نزدیکتر - مثل ملت و کشور ما - باید به این نکته توجّه کنند که هم صهیونیستهای حاکم بر فلسطین و غاصب فلسطین و هم پشتیبانان آنها، سعی میکنند ماجراهای داخل فلسطین را مسأله داخلی دولت غاصب اسرائیل وانمود کنند، که به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست. اگر در داخل فلسطین یک نفر هم قیام نمیکرد، به خاطر خود مسأله فلسطین، دنیای اسلام، خصم صهیونیستها و حامیانشان بود ؛ حال که دیگر مردم فلسطین هم قیام کرده‌اند و خودشان آگاهانه وارد میدان شده‌اند.

فلسطین از دو نظر مسأله دنیای اسلام است: یکی از نظر این‌که فلسطین قطعه‌ای از خاک اسلامی است. در بین همه مذاهب رایج اسلامی، هیچ اختلافی نیست و فقها همه بر این اتّفاق دارند که اگر قطعه‌ای از خاک اسلامی به وسیله دشمنان اسلام جدا شد و حاکمیت دشمنان اسلام بر آن قطعه به‌وجود آمد، همه باید وظیفه خودشان را مجاهدت و تلاش برای برگرداندن آن قطعه به سرزمین اسلامی بدانند. لذا ملتهای مسلمان در هر جای دنیا که هستند، این را وظیفه خودشان میدانند. البته خیلیها نمیتوانند اقدامی بکنند ؛ اما هرکسی بتواند و هر طوری که بتواند، باید اقدام کند و اقدام میکند. برای همین هم هست که شما ملاحظه میکنید همه دنیای اسلام از روز قدسی که امام بزرگوار در جمعه آخر ماه رمضانِ هر سال معیّن کردند - که جمعه آینده است - استقبال میکنند و شما امسال خواهید دید که به فضل الهی و با توفیق پروردگار، روز قدس از هر سال، پُرشورتر و کوبنده‌تر در همه دنیای اسلام برگزار خواهد شد.

جهت دوم این است که اساساً تشکیل دولت یهودی - یا به تعبیر درست‌تر، دولت صهیونیست - در این نقطه از دنیای اسلام، با یک هدفِ بلند مدتِ استکباری به وجود آمد. اصلاً به وجود آوردن این دولت در این نقطه حسّاس که تقریباً قلب دنیای اسلام است - یعنی قسمت غرب اسلامی را که آفریقاست، به قسمت شرق اسلامی که همین خاورمیانه و آسیا و مشرق است، متّصل میکند و یک سه راهی است بین آسیا و آفریقا و اروپا - برای خاطر این بود که در بلند مدت، تداوم سلطه استعمارگرانِ آن روز - که در رأسشان دولت انگلیس بود - بر دنیای اسلام باقی بماند و این‌طور نباشد که اگر یک وقت دولت اسلامیِ مقتدری - مثل دورانهایی از حکومت عثمانی - به وجود آمد، بتواند جلو نفوذ استعمارگران و انگلیس و فرانسه و دیگران را در این منطقه بگیرد. لذا یک پایگاه برای خودشان درست کردند. بنابراین طبق اسناد تاریخی، تشکیل حکومت صهیونیستی در آن‌جا، بیش از آنچه که آرزوی مردم یهود باشد، یک خواست استعماری دولت انگلیس بود. شواهدی وجود دارد که در همان زمان بسیاری از یهودیها اعتقادشان این بود که احتیاجی به این دولت نیست ؛ این دولت به نفعشان نیست ؛ لذا گریزان بودند. بنابراین، این یک آرزو و ایده یهودی نبود ؛ بیشتر یک ایده استعماری و یک ایده انگلیسی بود. البته بعد که به وسیله امریکا گوی سیاست دنیا و گوی استکبار از دست انگلیس ربوده شد، این هم جزو همان ابواب جمع مواریث استعماری بود که به امریکا رسید و امریکاییها حداکثر استفاده را کردند و الان هم استفاده میکنند. بنابراین نجات فلسطین و محو دولت غاصب صهیونیستی، مسأله‌ای است که با مصالح ملتهای این منطقه - از جمله با مصالح کشور عزیز ما ایران - سرو کار دارد. کسانی که از روز اوّل انقلاب، یکی از برنامه‌ها را مقابله و معارضه با نفوذ و اقتدار صهیونیستها قرار دادند، با محاسبه این کار را کردند. این برنامه، طبق مصالح کشور و مصالح عمومی جمهوری اسلامی و مردم ایران انتخاب شده است. در کشورهای دیگر نیز همین‌طور است. همه روشنفکران کشورهای اسلامی، همه سیاستمداران آزاداندیش، همه آنهایی که دستشان در حنای استکباریِ امریکا رنگ نگرفته است، معتقدند که باید با اسرائیل مقابله کرد ؛ یعنی این

را جزو مصالح کشورشان میدانند.

برای آن دولت غاصبِ دروغیِ جعلی، مسأله فلسطین، یک مسأله داخلی نیست ؛ یک مسأله‌ی اساسیِ بین‌المللی است. آنچه که اهمیت دارد، این است که نسل جدید فلسطینی حقیقت را دریافته است. کدام حقیقت را؟ این حقیقت را که اگر بخواهد بر این زبونی و خواری و تحقیر و فشاری که بر او تحمیل میشود، فائق آید، راهش مبارزه و مقابله است ؛ راهش رفتن پشت میز مذاکره نیست، که مذاکره کننده‌گان هم چیزی گیرشان نیامد.

از طرفی رفتار صهیونیستها آن‌قدر وحشیانه و دور از موازین رحم و مروّت انسانی است که به طور طبیعی این نسل جوانِ روی کارآمده فلسطینی را به ستوه آورده ؛ دیگر طاقتشان تمام شده است و نمیتوانند تحمّل کنند. صهیونیستها خیال میکنند که اگر شدت عمل به‌خرج دادند و تانک آوردند و توپ زدند و شیمیایی زدند، مردم را ساکت خواهند کرد. بله، ممکن است فشار را زیاد کنند و در برهه‌ای مردم را ساکت کنند ؛ اما آن عقده‌های گره شده در گلو را که نمیتوانند از بین ببرند ؛ آنها که از بین‌رفتنی نیست ؛ آن‌چنان رعد و غرّشی در فضا به وجود خواهد آورد که همه کاخهایشان را فرو خواهد ریخت. این‌طور نیست که بتوانند این حرکت را ریشه‌کن کنند.

نکته دوم که بسیار اهمیت دارد، این است که با این قیام، تمام محاسبات دولت غاصب صهیونیست به هم ریخته است ؛ چون اساس محاسبات آنها بر این استوار بود که ملت فلسطین بعد از آن فشارهای اوّل کار و بعد از تبعید بیش از نیمی از مردم اصلی فلسطین به خارج از کشورشان و گذشتن سالهای متمادی، دیگر حال و حوصله و عزم و نشاط و جانِ مقابله را نخواهد داشت. در حال حاضر این محاسبات، غلط از آب درآمده و این پایه به هم ریخته است. وقتی هزاران هزار مردمی که در خودِ فلسطین هستند - نه گروههای فلسطینیِ خارج از مرزهای اصلی فلسطین که در لبنان یا اردن یا جاهای دیگر هستند - مصمّم باشند با آن نظام مبارزه کنند، دیگر آن فضای امنی که برای خودشان به عنوان بهشت موعود در نظر گرفته بودند و مهاجران غیرفلسطینی - یعنی یهودیان سرتاسر دنیا - را به آن‌جا کشانده بودند، وجود نخواهد داشت. امروز محاسبات به هم خورده است ؛ لذا میبینید که دولتشان مجبور شد استعفا دهد. این، اجبار و ناگزیری است. البته کسانی که بیشترین فشار را برای این استعفا داشتند، ممکن است در محاسباتشان این‌طور خیال کنند که بایستی شدت عمل بیشتری به‌خرج داد و حکومت سنگدل‌تری را بر سر کار آورد ؛ اما اشتباه و خطاست. مسأله، مسأله کوچکی نیست ؛ مسأله عظیمی است ؛ سرنوشت دنیای اسلام و سرنوشت همه کشورهای اسلامی - بخصوص کشورهایی که به این کانون خطر و به این غدّه فساد نزدیکترند - به سرنوشت آنها بستگی دارد.

در این ماه رمضان هم، صهیونیستها حداکثر فاجعه‌آفرینی را کردند. شما میبینید که از بچه کوچکِ شاید یکساله و دو ساله تا نوجوان و جوان و پیرمرد و مریض، جزو قربانیان این حوادثند. این، ضدیّتِ دشمن اسلام و مسلمین - یعنی گروه حاکم بر این بخش از میهن اسلامی - را با موازین بشری و با حقوق بشر نشان میدهد. درعین‌حال سناتورها و سیاستمداران و زبدگان سیاسی امریکا از اینها صریح حمایت میکنند. این کار را بکنند ؛ میل خودشان است ؛ سیاستشان این است ؛ جوهره آنها همین است که باید از این مفسدان و شیطان‌صفتها و سبعها حمایت کنند. بیش از این هم توقّعی نیست ؛ لیکن مردم دنیا باید از این عبرت بگیرند. خوشبختانه ملت ما چشم و گوشش باز است. مردم دنیا که همیشه در قضایای مختلف، شعار طرفداری از حقوق بشر، طرفداری از حقوق اکثریت و به قول خودشان طرفداری از دمکراسی را، از زبان امریکاییها شنیده‌اند که به آن تفاخر میکردند، باید در آینه فلسطین، چهره زشت واقعی سیاستهای امریکایی را مشاهده کنند.

و اما جمهوری اسلامی ایران از روز اوّل، موضعش را در مقابل این پدیده زشت، روشن کرده است. موضع جمهوری اسلامی ایران که امام فرمودند، بارها مسؤولان گفته‌اند و ما هم بارها تأکید کرده‌ایم، این است که اساساً این غدّه

سرطانیِ اسرائیل باید از این منطقه کنده شود. این یک فرمولِ کاملاً انسانیِ قابل قبول هم دارد و آن این است که همه مردم فلسطین - نه مردمی که از جاهای دیگر دنیا به فلسطین مهاجرت کرده‌اند - از اردوگاهها و از همه جای دنیا به فلسطین برگردند و تکلیف حکومت خودشان را - که از آنها باید تشکیل شود - تعیین کنند. البته بدیهی است که هرگز هیچ فلسطینیای - چه مسلمان باشد، که اکثریت قاطعشان مسلمانند ؛ چه مسیحی و یهودی باشد، که اقلیت کوچکی هم مسیحی و یهودی در آن‌جا هستند - راضی نیست و اجازه نخواهد داد که یک عدّه از کوچه‌گردهای لندن، یا از خانواده‌های توسریخورده مسکو، یا از هرزه‌های امریکا بیایند و در کشور آنها یک دولت تشکیل دهند و بر آنها حکومت کنند. کسانی که روزی چاقوکشی و قدّاره‌کشی میکردند و فقط هنرشان این بود که میتوانستند خوب بزنند، خوب بکشند و بر طبق خواسته سرمایه‌داران صهیونیست و یهودی خوب عمل کنند، اگر بیایند و بر فلسطین حکومت کنند ؛ بدیهی است که ملت فلسطین و دنیای اسلام چنین چیزی را اجازه نخواهد داد. این فرمول، فرمول دنیاپسندی است. کسانی که میگویند ما معتقد به آراء مردم و معتقد به دمکراسی هستیم، بسیار خوب ؛ بفرمایید این دمکراسی! بالاخره این قطعه از دنیا که در این‌جا قرار دارد، مردمی داشته است ؛ این مردم امروز هم هستند و زنده‌اند ؛ چند میلیون نفر در همان جا زندگی میکنند، چند میلیون نفر هم در خارج از آن‌جا - در لبنان و اردن و نقاط دیگر - زندگی میکنند ؛ اینها بیایند در همان‌جا اجتماع پیدا کنند و خودشان حکومت خود را انتخاب کنند ؛ این روشِ بسیار درستی است. آنچه که مسلّم است، این است که حکومت صهیونیستی که امروز حاکم است و هر حکومت صهیونیستی دیگر، حق بقاء و حاکمیت در سرزمین فلسطین را ندارد.

به برادران عزیز فلسطینیمان که در آن‌جا با زحمات مواجه هستند، عرض میکنیم: اگر مقاومت و صبر کنید، هم ثواب الهی و هم پیروزی را به دست خواهید آورد. پیروزی همیشه با صبر و با حرکت در راه خدا همراه است ؛ «ولینصرنّ الله من ینصره (۱۶)» ؛ تردیدی در این نیست. بنابراین، پیروزی وجود خواهد داشت ؛ منتها باید صبر کنند و تحمّل داشته باشند. به همه کشورهای اسلامی و ملتهای مسلمان هم عرض میکنیم که امروز وظیفه شرعی همه ملتها و دولتهاست که به آن جماعت مؤمن و آن ملت مظلوم کمک برسانند و آنها را وسط میدان، تنها رها نکنند. البته کمکهایی هم میشود که امیدواریم این کمکها به جای خود برسد و ان‌شاءالله بتواند برای کم کردنِ آلام مردم فلسطین، مفید و مؤثر واقع شود. از خداوند متعال میخواهیم که مشکلات اسلام و مسلمین و مشکلات مردم فلسطین را برطرف کند.

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم
اذا جاء نصرالله و الفتح. و رأیت النّاس یدخلون فی دین الله افواجا. فسبّح بحمد ربّک و استغفره انّه کان توّابا. (۱۷)

۱) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳
۲) آل عمران: ۱۱۰
۳) نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴
۴) نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴
۵) نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۰
۶) نهج‌البلاغه، نامه ۵
۷) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳
۸) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳
۹) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳
۱۰) نهج‌البلاغه، نامه ۵۳
۱۱) تفسیر الصادقی، ج ۱، ص ۳۳۹

۱۲) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۶
۱۳) بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۴۵
۱۴) کتاب سلیم‌بن قیس، ۸۰۲
۱۵) توحید: ۱ - ۳
۱۶) حج - ۴۰
۱۷) نصر: ۱ - ۴